



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۵/آبان/۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی

مصادف با: ۲۴ محرم ۱۴۳۸

مقدمه چهارم - تقسیمات مقدمه (۱. مقدمات داخلی و خارجی -

جهت دوم - تفصیل در مقدمات خارجی)

جلسه: ۱۵

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### مروری بر جلسات گذشته

نتیجه بحث تا کنون این شد که مقدمات داخلی از محل نزاع در بحث مقدمه واجب خارج هستند. در مورد مقدمات خارجی نیز همان طور که در جلسات قبل بیان شد، تقریباً مورد اتفاق علماء است که داخل در محل نزاع مقدمه واجب می باشد. منظور از مقدمات خارجی سبب، شرط و عدم مانع است که از آن ها به تنهایی تعبیر به علت ناقصه می شود یعنی سبب یک علت ناقصه است، شرط یک علت ناقصه است، عدم المانع یک علت ناقصه است، و وقتی این اجزاء با هم جمع شوند علت تامه بوجود می آید این هم مقدمات خارجی است. به عبارت دیگر سببیت، شرطیت و عدم المانع از اجزاء علت تامه می باشند و تمام آن ها مقدمه برای یک شیء که معلول است قرار می گیرند؛ بر خلاف اجزاء، که مقدمات داخلی یک مرکب هستند. لکن تفصیلی در مقدمات خارجی بیان شده که طبق آن بعضی از مقدمات خارجی از محل نزاع خارج می باشند.

### تفصیل در مقدمات خارجی

عده ای مقدمات خارجی را بر دو قسم تقسیم نمودند و یک قسم آن را داخل در محل نزاع و قسم دیگر را خارج از محل نزاع می دانند.

قسمی که خارج از محل نزاع می باشد عبارت است از علت تامه، یعنی مجموع سبب، شرط و عدم المانع، که اگر این اجزاء با هم تحقق پیدا کنند علت تامه برای تحقق یک شیء را دارند و قسمی که داخل در محل نزاع می باشد عبارت است از علت ناقصه یعنی خود سبب، شرط و عدم المانع به تنهایی.

طبق نظر مفصل هم علت تامه یک مقدمه خارجی است و هم سبب، شرط و عدم المانع یک مقدمه خارجی هستند. وقتی می گوئیم علت تامه از محل نزاع خارج می باشد، منظورمان این است که دیگر نمی توانیم از این بحث کنیم که از وجوب متعلق به ذی المقدمه که همان معلول است، یک وجوب غیری متعلق به علت تامه که همان مقدمه است را کشف کنیم. زیرا امکان تعلق امر و وجوب به مقدمه به هیچ عنوان نمی باشد. بنابراین علت تامه از محل نزاع خارج است. اما می توان از تعلق امر غیری به شرط، عدم المانع و سبب بحث کرد به این معنا که اگر چنانچه وجوبی متعلق به ذی المقدمه یا معلول شد یک وجوب غیری نیز در مورد سبب، شرط و عدم المانع قابل کشف می باشد یا خیر؟

## دلیل تفصیل

باید این مطلب را ابتدا در اراده فاعل و سپس اراده آمر بررسی کرد.

مثلا فرض کنید شخصی قصد انجام کاری دارد مثل این که اراده اش تعلق به احراق و سوزاندن پیدا کند. لذا اراده می کند ایجاد سبب، شرط و عدم مانع احراق را. یعنی اراده می کند آتش روشن کند تا احراق محقق شود. پس آتش علت تامه احراق و سوزاندن است. به همین جهت وقتی قصد سوزاندن کاغذی را داشته باشید باید آتشی فراهم نمایید. یعنی مقتضی، عدم مانع و شرط باید فراهم شود تا احراق محقق شود. پس اینجا یک علت تامه و یک معلول داریم. علت تامه یعنی سبب، شرط و عدم مانع با هم جمع شوند تا احراق محقق شود. یعنی باید آتش محقق شود و مانعی نیز مقابلش نباشد و شرط یعنی وسیله ای برای آتش زدن وجود داشته باشد تا احراق صورت گیرد.

اگر با دقت به این مسئله نگاه کنیم آنچه که مقدر مکلف است علت تامه احراق است و احراق فی الواقع مقدر او نیست. اراده فاعل فقط می تواند به علت تامه تعلق بگیرد. او فقط می تواند سبب و شرط را فراهم کند و نگذارد مانعی بوجود بیاید تا اینکه احراق بوجود بیاید. لذا احراق و سوزاندن تحت قدرت فاعل نیست، اراده فاعل نیز اساسا نمی تواند به احراق متعلق شود زیرا احراق مقدر او نیست و اراده تنها به چیزی تعلق می گیرد که مقدر شخص باشد. اگر هم ظاهرا می بینیم اراده به احراق تعلق گرفته است این حقیقتا اراده به سوزاندن نیست بلکه اراده به روشن کردن آتش است. اگر شخصی می گوید می خواهم این پارچه را بسوزانم در مقام اظهار اراده می گوید که من می خواهم سوزاندن را محقق کنم ولی سوزاندن از اختیار او خارج است و تحت قدرت او نیست. پس اصلا امکان اینکه اراده به سوزاندن متعلق شود وجود ندارد. لذا اراده او به علت تامه سوزاندن که عبارت است از آتش روشن کردن یعنی تحصیل سبب، شرط و رفع موانع تعلق گرفته. پس اراده فاعل تعلق به علت تامه گرفته هر چند در مقام اظهار انسان گمان کند اراده به معلول تعلق گرفته است.

این مسئله بعینه در اراده آمر نیز قابل مشاهده است. آمر کسی است که خودش نمی خواهد چیزی را بسوزاند، بلکه امر به سوزاندن شئی می کند. وقتی آمر می گوید «احرق هذا الثوب» این لباس را بسوزان یا «احرق هذا الورق» به حسب ظاهر امر متعلق شده به احراق و سوزاندن، ولی همانطور که بیان شد امر به چیزی که مقدر نیست تعلق نمی گیرد، امر به چیزی متعلق می گیرد که مقدر مکلف باشد. لذا اگر آمر امر به سوزاندن می کند در واقع امر به ایجاد علت تامه سوزاندن می کند. پس اراده آمر مانند اراده فاعل فقط به چیزی متعلق می شود که مقدر مکلف باشد. همانطور که اراده فاعل به چیزی متعلق می شود که مقدر فاعل باشد. زیرا فرقی بین اراده فاعل و اراده آمر نیست الا از این جهت که اراده فاعل بی واسطه به مراد تعلق می گیرد اما اراده آمر با واسطه به مراد تعلق می گیرد. یعنی یک وقت خودم چیزی را می سوزانم و یک وقت به دیگری می گویم این کار را بکن. به عبارت دیگر فاعل خودش اراده اش را اعمال می کند ولی آمر اراده اش توسط غیر اعمال می شود.

با توجه به مطالب بیان شده مفصل می گوید: چون اراده متعلق به چیزی می شود که مقدر است و چون معلول قابل تعلق اراده نیست، پس اصلا نمی تواند مراد باشد یعنی ذی المقدمه اصلا نمی تواند مراد باشد.

به عبارت دیگر اگر معلول یعنی احراق به عنوان ذی المقدمه مقدر نیست پس اصلا معنا ندارد بگوییم از اراده متعلق به ذی المقدمه (احراق) می توانیم یک اراده ای نسبت به مقدمه (علت تامه احراق) کشف کنیم.

پس وقتی علت تامه که مقدمه معلول است در نظر گرفته می‌شود دیگر معنا ندارد اراده به ذی المقدمه تعلق بگیرد، معنا ندارد وجوب به ذی المقدمه تعلق بگیرد، معنا ندارد بعث به احراق تعلق بگیرد، زیرا ذی المقدمه و احراق مقدور مکلف نیست و به همین جهت جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند که بگوییم آیا می‌توانیم از وجوب متعلق به احراق به عنوان ذی‌المقدمه یک وجوب غیری به مقدمه خارجی یعنی علت تامه را کشف کرد؟ پس این قسم از مقدمات از محل نزاع خارج می‌باشند.

اما مقدمات خارجی قسم دوم یعنی علت ناقصه یعنی شرط، مقتضی و عدم المانع اگر به تنهایی ملاحظه شوند داخل در محل نزاع می‌باشد.

### بررسی تفصیل

این سخن به چند دلیل از اساس حرف باطلی است.

اولاً: آنچه که مفصل گفته فی الواقع تفصیل در مسئله نیست! کانه این مفصل قصد دارد بگوید علت تامه اصلاً مقدمه نیست. بلکه خودش یک ذی‌المقدمه است. زیرا وقتی مفصل می‌گوید چون امکان تعلق اراده به معلول نیست و حقیقتاً اراده به معلول متعلق نمی‌شود، وقتی می‌گوید چون سوزاندن فعل مخاطب و مکلف نیست، امر نمی‌تواند اراده کند و دستور دهد و از عبد فعل سوزاندن را بخواهد، معنایش این است که چیزی به عنوان مقدمه و ذی‌المقدمه در علت تامه نداریم، معنایش این است که اراده امر و دستور او و بعث او فقط متوجه به خود علت تامه شده، که عبارت است از روشن کردن آتش و حفظ آتش. لذا این علت تامه خودش وجوب نفسی دارد و اراده نفسی به آن تعلق گرفته و مقدمه چیز دیگری به حساب نمی‌آید، یعنی علت تامه اساساً نمی‌تواند به وصف مقدمه خارجی متصف شود لذا اصلاً مقدمیت ندارد و مقدمه چیز دیگری نیست.

پس اگر مفصل می‌گوید علت تامه مقدور است لذا مورد امر قرار می‌گیرد اما معلولش اصلاً مقدور نیست، معنایش این است که این علت تامه خودش مقصود فاعل یا امر است نه اینکه مقدمه شی دیگر باشد.

پس لازمه حرف این مفصل این است که اساساً عنوان مقدمه خارجی بر علت تامه منطبق نیست و از تحت عنوان مقدمه خارجی خارج است.

ثانیاً: با توجه به مطالبی که مفصل بیان نمود یک نقض آشکار به ایشان وارد است. زیرا طبق تفصیل ایشان اساساً نه تنها علت تامه از محل نزاع خارج می‌گردد بلکه اجزاء علت تامه نیز از محل نزاع خارج می‌شوند. یعنی خود سبب به تنهایی، شرط به تنهایی و عدم المانع به تنهایی نیز از محل نزاع خارج می‌شوند. زیرا دلیل مفصل و قائل برای خروج علت تامه از محل نزاع این بود که معلول اصلاً مقدور مخاطب و امر نیست بلکه خود علت تامه مقدور و دارای مطلوب نفسی است. لذا اگر گفتیم چون معلول علت تامه مقدور مکلف نیست لذا علت تامه نمی‌تواند عنوان مقدمیت برای آن داشته باشد، پس اجزاء علت تامه هم نمی‌توانند مقدمه برای ذی‌المقدمه قرار بگیرند. زیرا اگر این مجموعه با هم نتوانند مقدمه قرار گیرند برای چیز دیگر مسلماً جزء جزء آن به تنهایی نیز نمی‌توانند مقدمه برای ذی‌المقدمه قرار بگیرند.

وقتی آتش به عنوان علت تامه قرار نیست مقدماتاً للاحراق مراد باشد (زیرا اساساً احراق نمی‌تواند مراد قرار بگیرد چون مقدور نیست) علت‌های ناقصه نیز همین وضعیت را پیدا می‌کنند. یعنی اگر سبب، شرط و عدم مانع مجموعاً وجوب نفسی داشته باشند چون آنچه که به آن منتهی می‌شوند مراد نیست دیگر وجوب غیری در مورد آن‌ها قابل تصویر نیست.

پس لازمه استدلال مفصل این است که نه تنها خود علت تامه و قسم اول مقدمات خارجی از محل نزاع خارج شوند بلکه لازمه استدلال ایشان این است که حتی علت ناقصه یعنی قسم دوم که ایشان به آن قائل است نیز از محل نزاع خارج شوند و فرقی بین این دو قسم از این جهت نیست. زیرا آن احراق و معلولی که قرار است پس از مقدمات اتفاق بیفتند مقدر فاعل و آمر و مخاطب نیست و چون مقدر نیست نمی تواند مراد باشد و چون مراد نیست نمی تواند وجوب به آن تعلق بگیرد. لذا طبق این استدلال دیگر چیزی به عنوان مقدمه خارجی باقی نمی ماند تا بخواهد در محل نزاع داخل باشد.

ثالثاً: به طور کلی این سخن که احراق مقدر مکلف نیست حرف باطلی است. تمام سخن مستدل بر این استوار بود که اراده فاعلی نمی تواند به معلول تعلق بگیرد. زیرا معلول علت تامه از ید قدرت فاعل خارج است. اگر این حرف سخن صحیحی باشد، پس باید به طور کلی بگوییم در هیچ یک از موارد، اراده ما نمی تواند به معلولش متعلق شود.

چه کسی گفته معلول از اراده ما خارج است؟ مطابق استدلال مفصل تمامی اتفاقاتی که منتسب به اراده انسان است را باید نفی کنیم و بگوییم هیچ کدام مقدر مکلف نیست در حالی که کسی به این موضوع ملتزم نشده است.

مقدر بودن گاهی با واسطه است گاهی بی واسطه، ممکن است انسان کاری انجام دهد که بی واسطه مقدر او باشد. یعنی شخصی که آتش روشن می کند ابتدا مقتضی یعنی چوب خشک را مهیا می کند، سپس شرطش که نفت باشد را تهیه می کند و در آخر هم مانع را برطرف می کند. این مقدمات همه مقدر انسان است ولی بواسطه آتش یک چیزی به عنوان سوزاندن اتفاق می افتد درست است که سوزاندن را خدا در آتش قرار داده ولی بالاخره فاعل آتش روشن می کند. در واقع سوزاندن با واسطه مقصود اوست. اگر فاعل علت تامه را محقق نمی کرد سوزاندنی هم اتفاق نمی افتاد.

پس اموری که در عالم توسط انسان انجام می شود اگر از سنخ علت باشد مقدر بی واسطه انسان است و اگر از سنخ معلول باشد مقدر با واسطه انسان است. مثلاً وقتی شخصی می خواهد غذایی را شور کند اراده می کند نمک در غذا اضافه کند، آیا کسی می گوید این اراده فقط به فراهم کردن اسباب و مقتضی و شروط و عدم مانع شور کردن متعلق می شود اما خود شور کردن غذا مقدر فاعل نیست؟! درست است که شور شدن در اثر نمک به طبیعت نمک بر می گردد اما معنایش این نیست که شور شدن این غذا دیگر مقدر انسان نیست. آیا می توان گفت ما فقط نمک را داخل غذا می ریزیم شاید وسط راه شکر شد؟

بحث ما در علت و معلولی است که اگر علت تامه فراهم شود معلول هم به تبع آن وجود پیدا می کند. پس اگر علت تامه مقدر انسان بود معلول هم با واسطه مقدر انسان است. آن هم به طور حقیقی نه مجازی، یعنی اگر زید آتش روشن کند و چیزی را بسوزاند بالحقیه می گویند: «احرق زید داره» زید خانه خویش را آتش زد، اینجا احراقی که به زید نسبت داده می شود مجازی نیست زیرا کسی نمی گوید زید آتش را روشن کرد و آتش خود خانه را سوزاند. بلکه احراق و سوزاندن را به خود زید نسبت می دهند. پس با توجه به آنچه که بیان شد معلول نیز مقدر انسان است.

### نتیجه

اصل سخن مفصل این است که می خواهد بگوید: معلول علت تامه از ید قدرت انسان خارج است و طبق آن نتیجه بگیرد که اساساً امکان جریان نزاع در مقدمه واجب در علت تامه وجود ندارد.

فتحصل من ذلک کله که این تفصیل بین مقدمات خارجی صحیح نیست. مقدمات خارجی چه خود علت تامه و چه اجزا علت تامه یعنی سبب، شرط و عدم مانع داخل در محل نزاع می باشند. یعنی در مقدمه واجب بحث می کنیم، اگر وجوبی تعلق به ذی المقدمه

گرفت و این ذی‌المقدمه مبتنی بر یک شرط یا سبب یا عدم مانعی بود؛ آیا این شرط، سبب و عدم مانع وجوب غیری پیدا می‌کنند؟ آیا از وجوب متعلق به ذی‌المقدمه می‌توانیم وجوب غیری شرط، سبب و عدم مانع را کشف کنیم و فرقی نمی‌کند در این مسئله این امور به تنهایی لحاظ شوند به عنوان علت ناقصه یا به صورت مجموعی به علت عنوان تامه لذا می‌توانیم بحث کنیم که مقدمات خارجی وجوب غیری دارند یا نه؟ البته همانطور که قبلاً بیان شد در این مقام قصد نداریم بگوییم که این مقدمات وجوب غیری دارند یا خیر، بلکه می‌گوییم امکان جریان این نزاع در ما نحن فیه می‌باشد.

### **بحث جلسه آینده**

آیا اساساً ثمره‌ای در اتصاف مقدمات داخلی یا اجزاء به وجوب غیری می‌باشد یا خیر؟ بحث‌هایی در این جهت صورت گرفته و ثمراتی بیان شده است که متذکر آن‌ها می‌گردیم.

«والحمد لله رب العالمین»